



آن چه می خواهیم نمی بینیم

ترانه و ترانه سرایی در گفتگو با رشید کاکاوند - عضو هیئت علمی دانشگاه
گفتگو: آتوسا احمد پناهی

- در این دو سه دهه - شعر غیر رسمی ماست. شعری که نه در مطبوعات جولان زیادی دهد، نه کتابهایش زیاد چاپ می شود و نه حتی در شب شعرهای عمومی مطرح می شود. بعضی از ترانه سراهایمان فکر می کنند دارند کار جدیدی می کنند و به موضوعات روزمره می پردازند. خیلی از مسائل ریز جزئی را هم در کارهایشان می بینیم. نظر من درباره این تیپ ترانه ها این است که به خاطر انتخاب موضوعاتشان داعیه به روز بودن و زنده بودن دارند. این چیزی است که در ترانه های معتبر دنیا مرسوم است.

صحبت سر نوآوری هایی است که نیما شروع کرد بعد شاعران قدمایی فکر کردند اگر اسم هوایما را در شعرشان بیاورند، شعرشان نو شده است. در حالی که نگاه نوایی نبود.

اگر کسی بگوید «عقاب آهنین» شعر معاصر نگفته است چون نگاهش به هوایما یک نگاه سنتی است. در ترانه هم وضع همین طور است. شما نگاه این ترانه سراها را ببینید اصلا تفاوتی از دهه ۵۰ نکرده، یعنی هنوز الگوی فکری اینها ترانه سرهای بزرگ دهه ۵۰ است.

برای همین هم گاهی بعضی جوان های ترانه گو انگار از تجربه های نسل ۶۰-۵۰ ساله شونده های ترانه، به یک آدم ۶۰-۵۰ ساله ای - که سنشان کم است - تبدیل شده اند. موضوع، موضوع جدیدی است ولی من هم به این موضوعات همین جور نگاه می کنم. برای همین است که نسل من از این ترانه ها بدش نمی آید. نگاه نگاه امروز نیست. در بعضی از ترانه های امروز نگاه سنتی دهه پنجاهی دیده می شود و عموماً رمانتیسیسمی به شکل نوستالژی و خاطره انگیز بودن در این کارها جریان دارد.

● **انگار عناصر شعر در چنین ترانه هایی پررنگ نیست؟**

- آن شاعرانه ای این ترانه سراها بیشتر اوقات هست. اتفاقاً آدم خوشش هم می آید. ولی ترانه تعریفش این نیست که شعر باشد.

شعر با ترانه فاصله دارد. شعر ناب است. به هیچ چیزی آویزان نیست. یک لحظه منحصر به فرد است. اما ترانه نمی تواند یک لحظه منحصر به فرد باشد چون به یک زبان، یک لحن و نهایتاً یک موسیقی متصل است.

● **اول ترانه گفته می شود بعد موسیقی رویش**

شاعرانگی اش دور می شود. البته مفهوم و موضوع در ترانه خیلی مهم است و گاهی از شاعرانگی آن مهم تر است. به عنوان مثال بعضی از ترانه ها یا تصنیف های عارف قزوینی صرفاً اجتماعی است و خیلی شعر را - به آن معنی که می شناسیم - در آن نمی بینیم. حتی در کارهای ابتدایی علی اکبر شیدا - که پیش قراول تصنیف سازی معاصر ماست. در این ترانه ها مؤلفه های شعر سنتی هست اما برای اینکه با موسیقی همراه شود و با مردم بتواند ارتباط برقرار کند، خیلی رقیق است. از طرفی ارتباط برقرار کردن مردم با ترانه ها بستگی به شرایط اجتماعی، فرهنگی و تاریخی روزگار هم دارد. روزی ترانه «بوی گندم» شهیار قنبری با اینکه ترانه عامیانه ای نبود، بین مردم رواج پیدا کرد. این به دلیل شرایط سیاسی و اجتماعی بود.

البته شما وسط مجموعه ای قرار گرفته اید که متصل به فشر روشنفکر است. مردم عادی زیاد فرهاد را گوش نمی کنند. از قدیم هم همین طور بوده. فرهاد خاص تر است چون شخصیت روشنفکری دارد.

اما خواننده های دیگری که گاهی رفتارهای روشنفکری از آنها سر می زد یا ترانه هایی که شعر آن ها قوامی داشت و موسیقی اش هم با معیارهای روز موسیقی گوش نواز بود، بیشتر بین مردم رواج پیدا کردند تا کسی مثل فرهاد که نه لحنش خیلی آشنا بود و نه با موسیقی خیلی دم دستی سرو کار داشت. لحن فرهاد لحن عوام پسند نیست. فرهاد شعرهای خاصی از شاملو، ایرج جنتی عطایی یا دیگران را وارد ترانه می کند.

به نظر شما شعر و ترانه امروز به سمت هرج و مرج نمی رود؟

- اینها معلول اند. علتشان شکل نگاه کردن این نسل به دنیا است. خیلی هم ساده نمی شود نسخه داد. بخش زیادی از هیاهوی این امواج شعری که به ترانه هم راه پیدا کرده و هیاهوی این سرو صداهای مکتب های جدید شعری از طریق ترجمه یا فلسفه غرب وارد شعر ما شده است. بچه های این سبک و این شیوه شعری چون از طریق فلسفه شعر را گرفته اند، دستشان پر از تئوری های فلسفی است و سرو صدای زیادی به پا کرده اند. همین باعث می شود که صدایشان بیشتر شنیده شود.

من همواره معتقدم که شعر اصیل در روزگار ما

● **برخی معتقدند ترانه سرایی به عنوان شاخه ای از شعر در این سال ها دچار انحطاط شده. شما در این مورد چه نظری دارید؟**

- ترانه های امروز حتی در بهترین نمونه بازمه وجه رمانتیک دارد. شخصیت شاعرانه ای که پشت الفاظ هست بیشتر نگاه و عکس العمل عاطفی یا عصبی به شرایط روزگار دارد. کمتر یک اندیشه پخته پشت ترانه ها می بینیم. در حالی که در ترانه های خوب جهان به جدی ترین و در عین حال دم دست ترین موضوعات روزگار، حتی گاهی با نگاهی فلسفی، پرداخته می شود. در واقع ترانه برای آن ها یک رسانه است که بر بنیان اندیشه و تعهد عمل می کند. اما در ترانه های ما این نگاه جدی و فلسفی تقریباً نیست این نگاه عموماً یا هیجان زده و عصبی است و یا نهایتاً عاطفی و رمانتیک.

● **ارتباطی که مردم با ترانه برقرار می کنند، چگونه با ارتباطشان با شعر مقایسه می شود؟**

- این به مؤلفه های ترانه و تفاوتش با شعر بر می گردد. ترانه یک واسطه خیلی قدرتمند دارد که موسیقی است. مردم با موسیقی به عنوان یک هنر بی واسطه ارتباط برقرار می کنند بعد از طریق موسیقی، شعر در ذهنشان می ماند. خیلی از شعرهای خوب معاصر وقتی با موسیقی همراه شده اند، توانسته اند بین مردم رواج پیدا کنند. بسیاری از شعرهای سنتی مثل غزل های حافظ و مولانا و سعدی هم از طریق موسیقی با گوش مردم آشنا شده. در واقع این اعجاز موسیقی است که باعث می شود ترانه ها مورد توجه قرار بگیرند و مردم به آن علاقه مند شوند.

طبیعی است که موسیقی مردم پسند چندان شعر سنگین یا شاعرانه ای نمی طلبد. چون مردم کوچه و بازار ترانه هایی را می خواهند که زبانش به سادگی گفتار کوچه و بازار باشد.

تفاوت ترانه سرایی ما با ترانه های معتبر جهان این است که موضوعات ملموس روزگار در ترانه های خوب جهان زبان خودش را انتخاب می کند در حالی که در ترانه سرایی ما زبان ترانه خودش را تحمیل می کند. یعنی ترانه عموماً مضمون پخته و عمیقی ندارد.

مخصوصاً در این اواخر متأسفانه ترانه سرایی که خلافت و توان ترانه پردازی خوبی هم دارند به عوام زدگی دچار شده اند. و اکثراً مبنا و معیار، آهنگ است تا حدی که ترانه از مفهوم و



گذشته می‌شود و یا ...؟

- شکل‌های مختلفی دارد. گاهی ترانه و ملودی با هم خلق می‌شود، که بهترین شکلش است، به شرط اینکه طرف، هم در ترانه سرایی و هم در آهنگسازی، توانی داشته باشد. اما الان عموماً دو شکل دیگر مطرح می‌شود. گاهی یک موسیقی برای من می‌آورند و می‌گویند یک شعر می‌خواهند، معرّش را هم می‌آورند و می‌گویند در این حال و هوا یک شعر خوب می‌خواهیم. معر اصطلاح است، یعنی وزن و شرایط موسیقی را روی کلام عادی تجربه کردن. بعد آن را به یک شعر و ترانه خوب تبدیل می‌کنند.

آهنگساز خودش روی ترانه یک معر می‌گذارد که بعضی وقت‌ها بی‌معنی است. به این صورت که کلمات را روی ملودی می‌نشانند و بعد آن را به یک ترانه سرا می‌دهند که این جز در مواردی که آدم تطبیق کاملی با موسیقی پیدا کند و وقت زیادی برای ایجاد این نزدیکی بگذارد، آثار خوبی خلق نمی‌شود. گاهی هم ترانه‌ها سروده می‌شوند و روی آن ملودی گذاشته می‌شود.

آیا ترانه قادر است شعر را تضعیف کند؟

- چطور؟
● توقمی که از ترانه دارم (و شاید توقع درستی نباشد) این است که شعر خوب از آن بشنوم و این عموماً برآورده نمی‌شود. این است که فکر می‌کنم ترانه دارد به تضعیف شعر کمک می‌کند.

نه. ترک‌ها یک ضرب المثل دارند: «بیله دیگ، بیله چغندر». ترانه و آهنگی که شعر ضعیف در خود می‌نشانند و آن را می‌پذیرد، آهنگ شعر قوی نیست.

بعضی وقت‌ها به نظر می‌رسد که موسیقی توانا بوده.

- خب، این اشتباه است که تو روی موسیقی خوب شعر و ترانه ضعیف بگذاری. امکان دارد آن موسیقی این شعر را سر زبانها هم بیندازد. اما همیشه این وسوسه هست که اگر کلام بهتر رعایت می‌شد، شاید اعتبار کار بالاتر می‌رفت. برعکسش هم هست. گاهی شعر خوب با موسیقی بد همراه می‌شود. نمونه‌ای که همیشه در ذهن من هست، شعر قشنگ محمد علی بهمنی است: دهاتی. یک شعر دردمندانه به موسیقی بزمی تبدیل شده است.

ترانه باید تصورات و تجلیات و زبان مردم را روایت کند. نمی‌توان تخیل شعر را در ترانه آورد. آن وقت از مردم بیگانه می‌شود. در ترانه‌های خوبمان هم گاهی این اتفاق افتاده است.

جنتی عطایی می‌گوید:

«از جشن رنگین ماهیا به قطره دریا به من بده

از خواب ترد قناریا به شاخه رویا به من بده» این کاملاً شعر است یعنی کمی از ترانه فاصله گرفته. اما چون تجربه هوش مردم ترانه شنو بیشتر شده، این تخیل شاعرانه را هم می‌پذیرند. و من فکر می‌کنم الان ترانه به اینجا رسیده که کارهایی از این دست می‌توانند مردم را دوباره با شعر آشنی بدهند. مردمی که کمتر شعر می‌خوانند، شعری که کمتر بین مردم حرکت می‌کند.

چرا این اتفاق می‌افتد؟

- هزار و یک دلیل دارد. دلایل تاریخی، اجتماعی، اقتصادی و روانی دارد. جنگ، اونیاطات جهانی، اینترنت و علوم جدید مؤثر بوده است. هر چقدر وضعیت اقتصادی و روانی ناگوار می‌شود انسانها از واقعیت‌ها فاصله می‌گیرند (و به قول شفیعی کدکنی:

«آنچه می‌خواهم نمی‌بینم و آنچه می‌بینم نمی‌خواهم» دل زده گی و سرخورده گی اتفاق می‌افتد و شاعر به انتزاع می‌رسد. الان شعر ما هم در فرم و هم در محتوا انتزاعی است. من با شعر زندگی می‌کنم. کارم، شغل و دغدغه‌ام این است. از نوجوانی با شعر بوده‌ام و عموماً آدم واپس گرایی هم نبوده‌ام و با درگیری‌های جدید شعر هم همراه بوده‌ام. ولی با این همه، به عنوان مخاطب تخصصی شعر، در مقابل بعضی از شعرهای امروز سرگشته می‌شوم. رای به حال مردم عادی!

برای همین است که ترانه‌های سهل الوصول امروز نمی‌توانند بین مردم رواج پیدا کنند. همین که یک ذره ظرافت در کلام این ترانه‌ها باشد مردم را می‌گیرد. مردم ما به ترانه و شعری که در ترانه است خیلی اهمیت می‌دهند.

در موسیقی بازاری توقع مردم پایین است. برای همین یک ظرافت کوچک و یک نگاه متفاوت توفیق ایجاد می‌کند.

فکر کنید یک نفر دغدغه‌های جدی معاصر را در ترانه بگوید. مخاطب عمومی و مردم متوسط فرهنگی ما دغدغه‌های جدی معاصر ندارند آن وقت شعر مهجور و ترانه خاص می‌شود.

زبان به وسیله مضمون انتخاب می‌شود و طبیعتاً اندیشه جدی و پیچیده، زبان خیلی ساده‌ای را نمی‌تواند با خود بیاورد. مشکل دیگر موسیقی است. آهنگسازی که بخواهند به شکل مدرن و جدی کار کنند تا کارشان ماندگار شود، تعدادشان انگشت شمار است. در نهایت باید این را به کسی بدهید که تازه صدای ناب و منحصر به فردی هم ندارد. چند تا صدای منحصر به فرد در فرهنگ امروز موسیقی ایران هست که آنها هم شخصیت پردازی شده‌اند (مثلاً با همه اعتبار و آسمانی بودن صدای استاد محمد نوری شما هیچ وقت توقع شنیدن کار سیاسی از او ندارید). معمولاً معدودی جوان هستند که متأسفانه بیشترشان با

از جهت جنس صدا و یا از جهت صداسازی و یا از جهت شیوه بیان تحت تأثیر خواننده‌های نامدار هستند.

الان ترانه هم به مسابقه رقابت تبدیل شده است. قیمت است که ارزش گذاری می‌کند. در یک جلسه رسمی کسی به جای اینکه از اشکال شعر ترانه‌ای صحبت کند، گفته این ترانه پنجاه تومانی است.

برای ارائه یک آلبوم سالم و خوب حداقل باید ۲۰ میلیون خرج کرد. حالا فکر کنید شما هنرمندی هستید که همه ابزار را برای خلق یک اثر خوب دارید و جیبتان خالی است. پس مجبورید سه تا کار سبک هم تولید کنید و حتماً به قول تهیه کننده‌ها، دو تا کار شش و هشت هم توی کار بگذارید. کار شش و هشت، شعر خوب پیدا نمی‌کند. پس مجبورید بگویید «می‌میرم برات، عاشقتم ...» و کار می‌شود همینی که هست.

پس خیلی هم گناهکار نیستند.

ترانه سرایی، آن گونه که سابقه‌اش را پیگیری می‌کنم، پیگیر و پیرو کارهای عامیانه‌ای است که شاملو در دهه ۳۰ انجام داده است و جسارتی که شاملو در سرودن شعر و تبدیل مثل‌های عامیانه به شعر، در «هوای تازه»، کرد مقدمه‌تصوری شد که می‌شود با حفظ شاعرانگی به زبان عامیانه کلامی را به کار برد. یعنی ترانه سرایی به خاطر جسارت شاملو، در دهه ۳۰، در آخر دهه ۴۰ رسماً کارش را آغاز کرد. کار شاملو ترانه نیست، شعر عامیانه است. شعر عامیانه شاملو جدیت دارد. و چیزی که در ترانه امروز کمتر می‌بینم جدیت است. جدیتی که یک اندیشه و یک آدم بزرگ پشت کلام نشسته باشد و احساس شود. برخلاف امروز شعر جدی روزگار ما توانسته در همه مؤلفه‌های فرهنگی هنری ما تأثیر بگذارد. امروز در بهترین نمونه‌های ترانه سرایی آدمی متأثر از اجتماع، بی‌قرار و با ذوق به چشم می‌خورد، اما نه اندیشه مند. ما هیچ وقت در ترانه سرایی مان با یک اندیشه مند رویه رو نیستیم. کارهای جدی و خوب هم داریم اما بسامدش خیلی بالا نیست.

این معضل ترانه ماست که از روز نخست تا به حال درک صحیحی از ترانه نداشته‌ایم. روح زمانیتی در ترانه ما حاکم است. ترانه از اول هم جایگاه اندیشه نبوده است. حتی ترانه‌های سیاسی مان هم بعد زمانیتیک دارند. اکثر ترانه سرایمان امروز جوان‌اند. جوان‌هایی که تجربه شعر موفق ندارند. آنها زبان روز را از طریق کارهای بزرگ یا جاودانه و ماندگار یا کارهای مشهور شناخته‌اند، رشدی در خود ایجاد کرده و بیله‌ای دور خودشان بسته‌اند.

